



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۵/۰۷/۱۹

عبدالرؤف لېوال

خاطره ی از ۲۶ سرطان

سال ۱۳۵۲ در صنف دهم لیسه حبیبیه و ۱۸ سال داشتم، به مسایل سیاسی از همان سالها علاقه مند بودم و تخلص خود را ليوال گذاشتم، امتحانات چهارونیم ماه ما بود، فردا امتحان ریاضی و استاد آن همنام من عبدالرؤف خان که موتر فولکس سیاه داشت در پیشروی تعمیر لیسه در سایه تابستان توقف داشت او در حال سوار شدن بود که احمد ولی نوابی پسر داکتر دندان در مورد سوالات ریاضی از نزدش استفسار نمود.

بهر صورت راهی محل بودباشم کوچه خیابان (کوچه کشمش فروشی) سابقه شدم، پدرم مولوی علی محمد در آن کوچه دکان خیاطی داشت، نسبت کار زیاد شب در دکان ماندیم فردا صبح زود حوالی ساعت ۴ ونیم جهت ادای نماز به مسجدی صغیریکه در سر بازار قرار داشت رفتیم وضعیت دیگرگون بود، یکی میگفت شب بالای ارگ دزدانفتیده بود، آن دیگری گفت نه خیر از میدان هوایی طیارات جت رافراری دادند و، و، و بهر صورت دوباره به دکان برگشتم، حوالی ساعت پنج ونیم پدرم برایم گفت از طریق سرای سابقه ی میوه فروشی راهی باریکی بطرف جاده ی نادر پشتون هست، ببین چه گپ است، بچه ها را چیزی نمیگویند، من طبق سفارش پدرم سری به جاده ی نادر پشتون زدم متوجه شدم در اخیر جاده (فواره آب) تانک های غول پیکر ایستاده اند و در جاده حتی پشه هم پر نمیزند، صرف یک شاگرد هوتلی باچپن سفید از هوتل به انطرف دوید و یک سطل را گرفته عاجل داخل هوتل شد من هم هراسیدم و چند دقیقه در پناه مغازه ی قاری امان نوابی متصل به حمام حاجی صالح پنهان شدم، حوالی ساعت ۶ جرأت نمودم بطرف فواره آب بروم، جوانی تفنگی کوتاهی بدست، دریشی مقبول نظامی بر تن، آستین هایش بالا کشیده، چون غضنفر تور خورده، از یک پهلوی سرک به پهلوی دیگر رژه میرود، من قبلاً تفنگهای درازی را که به نام ۳۰۳ بور یاد میشد دیده بودم ولی این تفنگ کوتاه بدون کندانق را ندیده بودم (کلشینکوف دیپچیک فانت) که بعدن فهمیدم، حتی دیگران هم ندیده بودند، در حال هراس از این افسر جوان پرسیدم (صاحب خیرت است؟) در جوابم گفت: جوان خیرت و به خیر ما وشما است، افزود: ساعت ۷ رادیو را گوش کنید، سایر اشخاص که معهود و همانجا بودند به جرأت من در تحیر رفتند، در همین موقع شخصی با بایسکل به عجله به طرف وسایل زرهی میخواست برود، برای اولین دفعه به صدای بلند کلمه (درش) راشنیدم که در فضای جاده پژواک عظیم داشت، شخص بایسکل سوار گفت اگر شعبه رییس صاحب را وقت جاروب نکنم مرا سبکدوش مینماید و بطرف وزارت معدن و صنایع که در پیشروی ارگ قرار داشت در حرکت شد، برای اولین بار صدای منفرد مرمی کلشینکوف را شنیدم که بالای او صورت گرفت، شخص بالا پریدوبه زمین خورد ولی هیچ آسیبی ندیده بود و من هم هراسیدم، فقط مرمی به پیرو بایسکلش اصابت نموده بود در حالیکه میلرزید و رنگش سفید پریده بود، بایسکلش را برداشت و برگشت، مردمی که آنجا بودند بالاایش عصبی شدند، در جواب گفت چه کنم پیاده ی دفتر هستم و پنج تن عیال دارم، بادیدن این صحنه دوباره به دکان برگشتم، رادیو را روشن، متوجه شدم، عوض پروگرام (دسباوون نذرانی) ترانه های حماسی در جریان هست، فقط ۱۵ دقیقه بعد صدای شهید سردار محمد داوود اولین رییس جمهور افغانستان در حال نشر بود، اگر زندگی یاری کند متباقی یارزنده وصحبت باقی، پدرم

د پانو شمیره: له 1 تر 1

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ